

«حقوق بشر» از آدم تا حوا

تحقیق و جمع آوری:

سید علی ناظم زاده

دانشجوی جامعه شناسی

دی ماه ۱۳۸۲

پیش درآمد

«حقوق بشر» مفهومی سترگ در اندیشه آدمی است. مفهوم حق و حقوق از قرن ها پیش و احتمالاً پس از بنیان اولین جوامع و نظام های اجتماعی و سیاسی، مورد توجه بشر قرار گرفت. حق و تکلیف و حقوق طبیعی عناصر مهم فلسفه ها، مکاتب، ایده ها و ادیان در طول تاریخ بشر بوده اند. اما در دوران مدرن، همگام با بینش انسان گرایانه و فردگرایانه مدرنیته و با پیدایش نوزایی و اصلاح در فکر و اندیشه و صنعت و دین، عصر حق مداری آغاز شد و حقوق بشر به رسمیت شناخته شد.

در دنیای جدید، حقوق بشر به مسئله ای مهم و حیاتی در هر کشوری مبدل شده و در جامعه ای مانند ایران با تمام عقب ماندگی های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، این مسئله باید جایگاهی اساسی و والا در اندیشه روشنفکران داشته باشد. باید دانست سخن از آزادی، اختیار، دموکراسی، تکرر، کرامت و شرافت انسان و نیز پیشرفت جامعه بدون توجه به حقوق بشر معنایی ندارد.

اما برای دستیابی به این اندیشه بنیادین، تغییر در بینش انسان نسبت به خود و حقوقش ضروری به نظر می رسد. انسان باید بداند و بفهمد، حقوق بشر برای همگان چه «آدم» و چه «حوا» یکسان است و نژاد و رنگ و مذهب و عقیده و جنسیت تمایزی ایجاد نمی کند. البته باید به این نکته نیز توجه کند که حقوق بشر خلق کردنی نیست، به وجود آمدنی است. باید آن را ایجاد کرد و به آن احترام گذاشت؛ زیرا مسیری طولانی برای ایجاد آن، از «آدم» ابوالبشر تا «حوا» (اولین انسان شبیه سازی شده که در سال گذشته متولد شد) پیموده شد تا امروز که اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب جهانی رسیده و راهنمای بشر برای احترام به حقوق انسان است. بنابراین رعایت آن در هر جامعه ای و احترام به آن در هر تفکری لازم است.

در این مقاله سعی شده ضمن اشاره ای گذرا به فلسفه حق و حقوق طبیعی انسان، سیر تحول اندیشه حقوق بشر از دوران غفلت تا امروز (دوران مدرن) مورد بررسی قرار گیرد و زمینه های اجتماعی این اندیشه و نقش مدرنیته در آن، تجزیه و تحلیل شده و سپس ضمن اشاره به

اصول مصرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر، به چهار دیدگاه مختلف درباره حقوق بشر نیز توجه شده است. به امید آن که همه جوامع حقوق بشر را بشناسند، آن را به رسمیت شناسند، حقوق خود را مطالبه کنند و در مقابل نفی کنندگان آن، بایستند.

فلسفه حق

حق چیست؟

«حق» و «حقوق» به معانی مختلفی چون مقررات اجتماعی «Law»، پاداش و دستمزد «Salary» و حق انسانی «Right» به کار رفته که در بحث حقوق بشر، مفهوم مورد نظر همین معنای اخیر است. منظور از حق، سلطه خود به خودی انسان بر دیگری، مرتبه ای ضعیف از ملکیت و اختیار، امتیاز فردی و جمعی هر یک از اعضای جامعه و قدرت یا سلطه ارادی است که قانون در اختیار شخص قرار می دهد. در اصطلاح حقوق حق را چنین تعریف کرده اند: «سلطه، توانایی و امتیازی است که به موجب قانون یا قواعد حقوق به اشخاص داده می شود و به وسیله آن افراد می توانند در روابط اجتماعی خویش، اراده خود را به یکدیگر تحمیل کنند و آنان را به رعایت و احترام آن الزام نمایند.» (۱)

حق که به وسیله عقل اعتبار و انتزاع می گردد، «کوششی است برای ایجاد عدالت که از راه برقراری پیوندهای چندجانبه میان خواست ها و تکالیف ایجاد می شود.» (۲) اما نکته مهم اینجاست که امروزه معنای حق فقط در مقایسه با تکلیف روشن می شود.

حق یا تکلیف؟

در اندیشه غربی واژه حق «Jus» به معنای «برحق بودن» با مفهوم «Right» که به معنی «حق داشتن» است، تفاوت دارد. اندیشمندان غربی معتقدند در مقابل دوران ماقبل مدرن که عصر تکلیف بوده و داشتن حق پذیرفتنی نبود، مدرنیته و عصر جدید بر اندیشه حق محوری تأکید کرد و امروز از حق، معنای حق یا باطل بودن و خوب و بد استفاده نمی شود. بلکه حق داشتن در مقابل تکلیف داشتن مطرح شده است. انسان سنتی، جهان را چونان مجموعه ای طبیعی و منظم می پنداشت که در آن هر چیز در جای خود قرار گرفته و فرد، مکلف بود این

نظم طبیعی را حفظ کند. او اگر دارای حقوقی هم بود، در ورای تکلیف معنا می یافت و هنوز خودآگاهی درباره حقوق به منصفه ظهور نرسیده بود. اما در عصر جدید چون انسان در برابر خدا، سنت و ایدئولوژی ها مسئولیتی ندارد و نیز حقش را از آنها نمی گیرد که به آنان پاسخگو باشد، پس تنها مسئله مهم برای او حق است. انسان به زمینه ارزشهای خویش آگاه تر شده و به خودآگاهی اخلاقی رسیده است. در دوران مدرن، انسان می خواهد خود مؤلف دنیای اخلاقی و زندگی خویش باشد، اراده او تضمین شده و هر شخص با «عقل نقاد» و بر اساس سودانگاری، ارزشها و اخلاقیات سنتی را محک می زند و اصلاح می کند. (۳)

در مقایسه انسان سنتی و مدرن از رهیافت حقوق سه دیدگاه مختلف را می توان تفکیک کرد:

۱ - دیدگاه اول معتقد است تفاوت دوران مدرن و سنتی، بر اساس نوع تأکید بر حقوق یا تکالیف است. «توقعات و ارزیابی های انسان گذشته در ارتباط با خود و جامعه، یکسره حول محور تکلیف شکل می گیرد، در حالی که مطالبات انسان جدید حول محور حق می گردد... در دنیای قدیم و نزد همه گذشتگان تکلیف نسبت به حق از اولویت برخوردار بوده است و آدمیان همواره «تکلیف آگاه» بوده اند... شریعت هایی که پیامبران آورده اند و حتی همه حقوقی که گذشتگان وضع کرده اند، در درجه اول سخن از تکالیف آدمیان می گوید... اما در عصر جدید ما وارد یک پارادایم تازه شدیم که در آن انسان خود را یک جانور محق و نه یک جانور مکلف تعریف می کند و در درجه اول حقوق خود را جستجو می کند، آنگاه تکالیف را از دل حقوق بیرون می آورد... [پس در کنار حق، تکلیف نیز معنا پیدا می کند و] اگر چه حقوق مطلوب است، اما تکلیف هم عزیز و مهم است و نباید آنرا فرو گذاشت... اصلاً اگر جامعه ای تنها بر حقوق بنا شود، ویران می شود.» (۴) بنابراین انسان در دوران مدرن دارای در عین داشتن حق، تکالیف شرعی و غیر شرعی نیز دارد و البته «ما در جایی قائل به تکالیف شرعی تبعدی می شویم که پیش از آن عقل مستقل قادر به درک آنها نباشد.» (۵)

۲ - دیدگاه دیگر معتقد است دوران جدید، عصر حق مداری است، انسانها از تکالیف گریزانند و حتی فرد حق انجام خطا را نیز دارد. پس از تحولات در بینش فلسفی به انسان، دایره نظری حق بسیار وسیع شده و هیچ محدودیتی برای انسان در حق قائل نیست، (گر چه در عمل برای حق انسان، محدودیت هایی در نظر گرفته می شود) و اساساً برای این که انسان ها، ارزش ها

و اخلاقیات را برگزینند و حقوق دیگران را محترم بشمارند باید آزادی و اختیار داشته باشند که این اختیار و آزادی با تکلیف و تکلیف مداری تناسب ندارد و این گونه است که امروزه تکلیف معنایی ندارد. (۶)

۳ - در دیدگاه سوم این عقیده وجود دارد که حق و تکلیف در قلمرو روابط اجتماعی از یکدیگر قابل تفکیک نیست و دین بر عنصر تکلیف تأکید بیشتری کرده چون از حس نفع طلبی و خود محوری در انسان با خبر بوده و با ارائه تکالیف، وظیفه شناسی و رعایت حقوق دیگران در جوامع را تضمین کرده است. (۷) تکلیف (خصوصاً در برابر خدا) برتر از حقوق انسان قرار می گیرد و چون انسانها با یکدیگر هماهنگ نیستند و با مادی نگری و سودانگاری هر کس به دنبال منافع خویش است پس انسان نمی تواند حقوق را به طور کامل بشناسد و به آن عمل نماید. (۸) بنابراین چه در گذشته و چه امروز، انسان دین دار باید تکالیف را برتر از حقوق خویش بیندارد.

به هر حال نمی توان انکار کرد امروز که حقوق بشر به عنوان یکی از مفاهیم و ایده های مهم در عرصه جهانی مطرح شده، بر مسئله حق تأکید بیشتری شده و دغدغه و اندیشه انسان مدرن بر حول محور حق می گردد، اما بسیاری از حقوق مانند مفهوم «حق ادعا» در قبال ادعای حق یک طرف برای طرف مقابل ایجاد تکلیف می کند.

ویژگی های حق

از جنبه های مختلف، خصوصیات و ویژگی های متفاوتی برای حق و حقوق انسانی می توان قائل شد که به برخی از این خصیصه ها اشاره ای گذرا خواهیم داشت.

۱ - حق ویژگی ابزاری «Instrumentalistic» دارد و حقوق در خدمت ارزشهای بنیادی بوده و در فعالیت هستند تا اهداف ارزشی را تأمین نمایند. نکته اساسی این است که حق و نیل به آن، هدف و غایت فرد و جامعه نیست، بلکه وسیله ای برای رسیدن به غایت و کمال مطلوب یعنی سعادت بشر و حفظ کرامت و شرافت ذاتی انسان است.

- ۳ - حق یا حقوق فردگرا «Individualistic» بوده و به دنبال فراهم آوردن و حفظ دایره های حمایت شده فردی هستند. حقوق سعی می کنند با راهکار و رهیافت های خویش و از طریق قوانینی که از حقوق حمایت می کنند، منافع هر فرد را در قبال حکومت و جامعه حفظ نمایند.
- ۴ - حقوق حداقلی «Minimalistic» هستند و بخش کوچکی از نیازهای انسانی و نیاز بزرگ هر شخص یعنی عدالت و برابری را تأمین می کنند. قلمرو عدالت و اخلاق بسیار وسیع و گسترده است و اصول حقوقی نمی توانند تمامی حیطه های و حوزه های آن ها را دنبال کرده و تأمین نمایند و به همین دلیل هر روز به مبانی حقوق، مسائل جدیدی افزوده می شود.
- ۵ - حقوق برای نهادی شدن در جامعه نیاز به اختصاص به گروهی خاص دارند و ضمناً غیر از حمایت و پشتوانه قانون، احترام افراد نیز برای تسلط و سیادت حقوق در جامعه لازم است. نکته مهم این است که حقوق بدون ضمانت اجتماعی نمی تواند ادامه حیات دهد و در عین حال با اجبار نیز ملازمتی ندارد. (۹)
- ۶ - حقوق نسبی هستند و به دنبال اخلاق، حقوق نیز در زمان های و مکان های مختلف، متغیر می باشند. البته برخی حقوق انسانی وجود دارد که مانند اخلاق سنتی در هر زمان و مکانی ثابت باقی خواهند ماند و بر همین اساس، برخی صاحب نظران، ویژگی کلی و دائمی بودن را نیز به حقوق نسبت داده اند.

منابع حقوق

در اعصار و مکان های مختلف، هر مکتبی طبق ایدئولوژی و جهان بینی اش و هر جامعه ای طبق آداب و رسوم و فرهنگش سعی در تعریف حقوق و تسری آن به جامعه داشته است. البته در دوران ماقبل مدرن اکثر تعریف ها از حقوق انسانی و خاستگاه آن در جوامع مختلف، به همدیگر شباهت داشته است. در جوامع الهی، اخلاق و مذهب، در جوامع پدرشاهی، عرف و اخلاق، در جوامع فئودالی، دین و به طور اخص کلیسا، در جامعه اسلامی، وحی و عقل و در جوامع بورژوازی ابتدایی نیز قانون و احکام سلطنتی، نظام حقوقی را تشکیل داده اند. اما در دوران مدرن تأکید و توجه بیشتر به خود انسان شده است. انسان و شناخت او محور و مدار هر چیزی قرار گرفته و فردیت و انسان محوری رشد یافته و کرامت و شرافت ذاتی

انسان، ریشه و منشأ حقوق بشر مدرن را پی ریزی کرد. اندیشمندان و سیاستمداران در دوران مدرن ادعا کرده اند که همه حقوق انسانی، بر پایه شرافت و کرامت انسانی پی ریزی شده و خودآگاهی انسان نقش اساسی در این زمینه داشته است. انسان به محض تولد و به طور خود به خودی حقوقی همراه خود آورده و تنها اوست که می تواند حقوق خویش را بازشناسد و حرمت آن را در جوامع انسانی مورد توجه قرار دهد.

در مقابل این ادعا برخی اندیشمندان مانند «سن سیمون»، «کارل مارکس» و «ماکس وبر» نقش انسان را در بازشناسی حقوقش بسیار ناچیز می دانند و حقوق را ساخته و پرداخته قانوندانان دانسته و معتقدند قشرهای مختلف جامعه در قانون و حقوق سهمی ندارند.

بنا بر اندیشه برخی متفکرین اسلامی و سنتی نیز چون انسان بنا به طبعش با دیگران هماهنگ و همفکر نیست و به علت خودمحوری او که ممکن است حتی در مقابل حقوق ایستادگی کند، پس انسان نه می تواند حقوقش را بازشناسد و نه به طور کامل می تواند به آن عمل کند. بنابراین بهترین منبع و منشأ برای شناسایی حقوق، خداوند است که انسان را خلق کرده و با نیازها و حقوق او آشناست. (۱۰) پس حق اصالتاً از ناحیه خداست و حقوق انسان مثل حق حیات و کرامت و آزادی و... همه حقوق اعتباری بوده و پرتوی از حق اصیل - یعنی حق خدا - می باشد. (۱۱) البته برخی نظریه پردازان دینی، این نظر را تعدیل کرده اند و معتقدند در عین اینکه در اصول کلی باید از دستورات دینی پیروی کرد، اما حقوق افراد مستقل از تفاوت درجات ایمان آنهاست (۱۲) و کرامت انسان منبعی مشترک در اسلام و غرب برای شناسایی حقوق بشر می باشد. (۱۳)

حقوق طبیعی

حقوق طبیعی که از قرن ها قبل مورد توجه و تأکید اندیشمندان بوده و حتی فلاسفه یونان نیز از آن نام برده اند، شالوده و بنیان حقوق بشر را تشکیل می دهد. حقوق طبیعی سلسله ای از حقوق ابدی و ازلی، نامشروط و ناگزیر و غیر قابل تغییر و تجزیه است که در هر زمان و مکانی، عموم افراد بشر از هر جنس و نژاد و مقام و موقعیت و دینی شامل آن می شوند. (۱۴) گرسیوس در گزارش خود از ارسطو نقل کرده قواعد حقوق طبیعی چنان ثابت و پابرجاست که

اگر خدا هم نبود، تغییری در آنها رخ نمی داد. این حقوق به موجب قانون طبیعت به هر فرد انسانی تعلق دارد و انسان به حکم انسان بودن از آن برخوردار است (۱۵) و هیچ فرد انسانی را با هیچ دلیلی نمی توان از آن محروم نمود.

منشأ این حقوق استعدادهایی است که دستگاه هدفدار خلقت برای رسیدن به کمال مطلوب در هر فرد قرار داده است و همه افراد بشر از این جهت دارای حقوق مساوی هستند و هیچ کس بر دیگری برتری ندارد. این بدان معناست که در دوران ماقبل مدرن که هنوز حقوق بشر جدید شکل نگرفته بود، این حقوق باید برای همه یکسان بوده و می توان ادعا کرد اکثر اعضای جامعه نیز به این حقوق آگاهی داشته اند هرچند در زمان ها و مکان هایی بنا به دلایل مختلف چون فرهنگ و دین و آیین خاص و یا حکومت های ویژه، عامه مردم از دسترسی به این حقوق اساسی و طبیعی محروم بوده اند.

اندیشمندان و حقوق دانان، اصول اساسی و فراگیر حقوق طبیعی را چهار حق بنیادین انسان یعنی «حق حیات»، «حق آزادی»، «برابری» و «حق مالکیت» برشمرده اند که در اینجا به طور اجمالی به هر کدام از آنها اشاره می شود.

۱ - حق حیات؛ نخستین و بنیادی ترین حق هر انسان که منشأ تمام نیازها و حقوق اوست، حق زیستن است. هر فرد به علت انسان بودنش حق دارد زنده بماند و به حیات خویش ادامه دهد.

با نگرش به هر مکتب و دین و مذهبی می توان توجه به حق حیات را مشاهده کرد و می توان ادعا نمود انسان در اولین افکارش به دنبال حفظ حیات بوده و هر وسیله و نیازی را می توان تلاش انسان برای ادامه زندگی در دنیا تلقی نمود تا آنجا که حفظ حیات و صیانت از ذات را امری غریزی برشمرده اند. حتی در ادیان مختلف، علت نفی حیات افرادی مانند مجرم و قاتل و مرتد و... حق حیات دیگران ذکر شده است.

در این زمینه برخی نگرش ها که در غرب، سنتی و در جوامع اسلامی هنوز پذیرفته می شود، منشأ حیات را خداوند دانسته و معتقدند چون زندگی انسان از سوی خدا به او عطا شده، پس حق حیات نیز مشروط به شروطی است که خداوند تعیین کرده و چنان چه انسان از مسیر و خط اصیلش دور شود، حق حیات او ضایع می گردد و شارع اسلامی حق دارد این حق را از فرد

خاطی بازستانند. (۱۶) اما در اندیشه غربی حق حیات ناشی از میل ذاتی انسان به نفس خویش است که از انسان محوری مدرنیته سرچشمه گرفته است و انسان به علت انسان بودنش حق حیات دارد و اگر هم حیات از سوی خداوند به فرد داده شده، اما فرد در برابر خدا مسئولیتی - آنگونه که در تفکر قبل ذکر شد - ندارد.

۲ - آزادی؛ آزادی یعنی آزاد بودن انسان از هر قید و بند برای رسیدن به کمال مطلوب (چه سعادت اخروی و چه کامیابی دنیوی). آزادی یعنی فقدان محدودیت و مانع برای رسیدن به خواسته های انسان به شرط آن که با خواسته دیگران در تعارض و تضاد نباشد و موجب محدودیت دیگران نگردد. «محدودترین تعریف آزادی، بنده نبودن انسان و کلی ترین مفهوم آن، گرفتار نبودن انسان و رهایی از بند است». (۱۷)

آزادی از گذشته های دور ذهن انسان را به خویش مشغول کرده و به عنوان حقی طبیعی برای انسان در نظر گرفته شده که بنا بر عقاید مکاتب و ایده ها و فرهنگ ها و ادیان مختلف در طول تاریخ، تعریف و یا محدود شده است. آزادی دارای جنبه های متفاوتی چون آزادی فکر و عمل و عقیده و اندیشه و بیان و مذهب و آزادی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به عنوان یکی از حقوق مهم و اساسی در چند ماده از اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته است. گرچه سیاستمداران و فرمانروایان از گذشته تا امروز با حربه های مختلف (از زور و اجبار گرفته تا تبلیغات) سعی در محدودیت این حق مهم و حیاتی داشته اند، اما اکثراً (و متظاهراً) بر لزوم و وجود آزادی در جامعه تأکید می کرده اند.

۳ - برابری؛ برابری که به معنای حقوق طبیعی یکسان و شرکت برابر همگان در تشکیل جامعه می باشد، (۱۸) از ابتدای زندگی جمعی انسان مورد توجه بوده است. نکته قابل توجه این است که در هیچ جامعه ای از مدینه النبی گرفته تا اتویپاها و آرمان شهرها برابری مطلق وجود ندارد و نخواهد داشت. و اصلاً عدالت را در عدم برابری و یکسانی مطلق تمام افراد جامعه دانسته اند. این موضوع از تفاوت در میزان خلاقیت و توانایی افراد و نیز سودجویی، سوءاستفاده از موقعیت و منفعت طلبی انسان نشأت می گیرد و این آرمان کارل مارکس که «هرکس به اندازه توانایی اش کار کند و به اندازه نیازش بهره برداری نماید» با ذات منفعت طلب انسان و نیز تفاوت در بهره هوشی و خلاقیت او همخوانی ندارد. چه امروز نه تنها به

جوامع کمونیستی مورد نظر مارکس نرسیده ایم، بلکه جوامع سوسیالیستی که راه گذار به کمونیسم بود، نیز در رسیدن به هدفشان شکست خورده اند.

جدا از برابری مطلق، انسانها حق دارند در استفاده از امتیازات و مواهب طبیعی به طور مساوی بهره ببرند. این حق طبیعی مورد تأیید و تأکید اکثر ادیان و فرهنگ ها و ایده ها بوده و در مواد ۱ و ۱۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز مورد توجه قرار گرفته است. روح جمعی بشر انسان را به سوی این حق رهنمون می کند و همانگونه که خداوند متعال انسانها را برابر خلق کرده، آنها نیز باید سعی کنند برابری بین همدیگر را حفظ کرده و از تبعیض و دوگانگی منفی برحذر باشند.

۴ - حق مالکیت؛ برخی مالکیت را حق طبیعی هر انسانی می دانند و بهره برداری شخصی و خصوصی انسان از طبیعت برای استمرار حیات را جایز و لازم می شمارند. چنان چه ادیان بزرگ مانند اسلام بر این امر تأکید کرده اند (آیات ۲۹ سوره بقره و ۱۰۹ آل عمران) و در اندیشه مدرن نیز این اعتقاد وجود دارد (جان لاک) که حق صیانت ذات، حق نگاهداری از لوازم صیانت ذات را به دنبال دارد و مالکیت طبیعی و مالکیت در جامعه از آن منشعب می شود. اما در قبال این عقاید برخی مکاتب فکری مانند سوسیالیسم و مارکسیسم، مالکیت خصوصی را مایه تباهی انسان و سودجویی او می پندارند و حتی کل مالکیت خصوصی را نفی کرده و مالکیت جمعی را به رسمیت می شناسند.

به هر حال در تفکر اکثر ابناء بشر انسان حق دارد بر اموال خویش مالکیت داشته باشد و آنها را حفظ نموده و برای رفع نیازها از آنها استفاده کند.

سیر تحول اندیشه حقوق بشر

مفهوم حقوق طبیعی و حقوق انسانی قرن ها مورد توجه انسان بوده، اما واژه حقوق بشر، تنها در چند قرن اخیر بسط و گسترش یافته و این چنین مورد توجه و دقت انسان واقع شده است. اندیشمندان و جوامع غربی با ظهور مدرنیته و فرآیندهای فردگرایی و خردگرایی موفق شدند به انسان ثابت کنند که او حقوق عام و جهانی دارد و همگان باید به آن احترام گذارند. اما باید توجه کنیم اندیشه ها و ایده های مکاتب و ادیان و فلسفه های گوناگون در طول قرون و اعصار

متمادی باعث شکل‌گیری چنین اندیشه‌ای شده و بدون طی این مسیر طولانی در شرق و غرب، پیدایش حقوق بشر مدرن، محال به نظر می‌رسد. توجه به حقوق انسانی و احترام به آن چه در یونان، و چه ایران باستان (با «منشور کوروش»)(۱۹) و چه با تعالیم مسیحی و اسلامی، تدریجاً انسان را با حقوق خویش آشنا نموده بود. در اینجا ادوار زندگی بشر در رابطه با مفهوم حقوق بشر را به سه دوره تقسیم بندی می‌کنیم.

۱ - دوران غفلت

قرن‌های متمادی از تاریخ بشر با غفلت از حقوق بشر سپری شد و انسان‌ها اکثراً در جوامعی با رنج و ظلم و نابرابری به سر می‌بردند. جوامع انسانی به خودآگاهی نرسیده و اندیشه انسان در گذشته چندان رشد نیافته بود که بتواند حقوق خود را بازشناسد و آنها را مطالبه نماید. اما نقطه عطف و دوران طلایی در همین عصر غفلت، جامعه یونان باستان بود که منجر به پیدایش دوران گذار شد.

یونان متشکل از «دولت - شهر»‌هایی بود که «Polis» نامیده می‌شد و مهم‌ترین ویژگی آنها، حکومت قانون بود. قانون برگرفته از عرف و عادت و سابقه که آن را مظهر اراده خدایان می‌دانستند. این قانون تبعیض‌آمیز، حقوق را تنها مخصوص طبقه‌ای خاص و ممتاز (Citoyen) می‌دانست که دارای والدین آتنی بودند و از کار یدی پرهیز می‌کردند و تنها ۱۵ درصد افراد جامعه را تشکیل می‌دادند. بقیه افراد جامعه (۸۵ درصد) که زنان و بردگان و کودکان را شامل می‌شدند، بیگانه نامیده شده و از بسیاری حقوق مانند مالکیت و آزادی و برابری و... محروم بودند.

اندیشه فلسفی در یونان باستان، مبتنی بر بینشی غایت‌اندیشانه نسبت به جهان بود و عقل همراه با غایت و هدف، تعیین‌کننده مسیر آدمی بود. از دیدگاه افلاطون و ارسطو باید طبیعت انسان را شناخت تا نیازهای او شناخته شود و بتوان کمال طبیعت بشری را یافت. و نکته مهم این که تحقق کمال طبیعی با تحقق عالی‌ترین فضیلت اجتماعی، (یعنی عدالت اجتماعی) برابر است. بنابراین عدالت و حقوق مبنای طبیعی دارد و حیات عالی بشر تنها با عدالت میسر خواهد شد. در عین حال آنها معتقد بودند افراد به طور یکسان خلق نشده‌اند و انسان از نظر

قدرت کسب فضیلت به عالی و دانی تقسیم بندی می شوند، پس مقتضای عدالت تفاوت و تبعیض بین افراد است و پذیرفتن حقوق برابر برای همگان کمال بی عدالتی و نابرابری است. بدین ترتیب این اندیشه فلسفی که قرن‌ها مورد توجه بود، از مفهوم حقوق یکسان برای همگان فاصله ای بسیار زیاد داشت.

البته ذکر این نکته نیز لازم است که پس از افلاطون و ارسطو برخی مکاتب مانند مکتب رواقی که در سال ۳۰۱ ق.م به وسیله «زنون» تأسیس شد یا برخی اندیشمندان مانند «سیسرون» (۴۳ - ۱۰۶ ق.م) بر اصل یگانگی و جهانی بودن جامعه بشری و برابری انسانها از نظر دریافت کمال تأکید کردند که البته مفهوم حقوق بشر امروزی را دربرنمی گیرد و در ضمن مانند افکار فلاسفه یونانی قبل مورد توجه قرار نگرفتند. (۲۰) در دیگر نقاط جهان نیز اکثراً به مفهوم حقوق انسان و آزادی و اختیار توجهی نمی شد و تنها برخی فرمانروایان، و افکار و ایده ها در یونان، مصر، چین و ایران، انسان را از خواب غفلت چند هزار ساله بیدار کرد و جوامع و مکاتب را برای طی کردن دوران گذار آماده نمود.

۲ - دوران گذار

حدود ۲۰ قرن پس از فلاسفه یونان باستان، اندیشه مدرن حقوق بشر شکل گرفت و ما می توانیم این سالیان دراز را دوران گذار از غفلت به آگاهی درباره حقوق بشر بدانیم. در این پروسه طولانی مسیحیت و اسلام ظهور کرد، قرون وسطی حاکمیت کلیسا و رژیم های فئودالی سربرآوردند و رنسانس و تحولات انقلابی و اصلاحی و فرماسیون ها شکل گرفت و انقلاب های عظیم در علم و صنعت و جوامع به وجود آمد تا حقوق بشر مدرن شکل گرفت. با پیدایش آیین مسیح، مسأله برابری انسانها به طور جدی مطرح شد و با اقبال عمومی مواجه گشت. ارمغان مسیحیت برای انسان حس ترحم و شفقت نسبت به هموعان و محرومان بود، و با رسمی شدن آیین مسیح در سال ۳۱۳ میلادی به وسیله کنستانتین امپراتور روم، این آیین مورد توجه بیشتری قرار گرفت و توجه به حقوق انسانی فراگیرتر از قبل شده و گسترش جهانی یافت. «آگوستین قدیس» نیز از روحانیون و اندیشمندان مسیحی بود که بر برابری و

صلح و دوستی میان انسانها تأکید می کرد. اما به تدریج با حاکمیت کلیسا، قرون وسطی آغاز شد.

قرون وسطی از سال ۴۷۶ م. با هجوم اقوام وحشی و سقوط امپراتوری روم آغاز شد و حدود ۱۰ قرن (تا پایان امپراتوری روم شرقی و سقوط قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳) به طول انجامید. از لحاظ فکری، اندیشمندان در این دوران معتقد بودند که درباره حق، نظام ازلی وجود دارد که ریشه و مبدأ آن در هیچ اراده ای حتی اراده خدا قرار نگرفته و اراده خدا همیشه با این قانون طبیعی و ازلی منطبق است. در قبال این نظم طبیعی دو قانون موضوعه ایجاد شده که یکی قانون مشیت یزدانی است و دیگری عرف و عادت جامعه. بر این اساس خداوند و عرف و عادت برتر از انسان است و حقوق زیرمجموعه آنها قرار می گیرد و تنها کسی که می تواند این عرف و قانون را تشخیص دهد، قائد اعظم کلیسا (پاپ) می باشد. بدین صورت کلیسا حاکمیتی فراانسانی پیدا کرد و حق قتل و مجازات هر کسی را به جرم مرتد شدن یا نفی قانون طبیعی و الهی را داشت که دادگاه های تفتیش عقاید و دستگاه انگیزسیون این وظیفه را برعهده داشتند و هیچ کس حق تخطی از نظم طبیعی و ابداع و اختراع و اکتشاف را نداشت. در همین دوران بود که مدرسی ها «Scoolastists» به فعالیت می پرداختند و افرادی مانند گالیله را به علت اکتشافات و ابداعات محاکمه می کردند. «این محاکم معروف که از قرن ۱۳ رواج بیشتری داشتند، در سراسر اروپا به استثنای انگلستان دایر گردید و شهادت یک نفر برای اثبات الحاد و محکومیت یک شخص کافی بود. اسامی شهود و جلسات سری بود و شکنجه و آزار و اذیت تا بدانجا گسترش یافته بود که حکم اعدام یک نفر، وسیله نجات بخش شخص به شمار می رفت.» (۲۱)

با حاکمیت کلیسا، به تدریج اشراف زادگان به قدرت رسیدند و اختلاف طبقاتی بیشتر شده و موجب تجمع ثروت و مالکیت زمین شد و فئودالیسم رواج یافت که در این نظام اجتماعی و فکری، ارباب دارای حقوق فراوان و بقیه افراد رعیت محسوب می شدند و حق چندانی نداشتند. «نظام حقوقی، برخاسته از حقوق اربابی و کلیسایی بود و خواست گروه های اجتماعی در چارچوب منافع اقتصادی و رابطه ارباب با رعیت تعریف می شد.» (۲۲) پادشاه نیز ضامن حفظ این عرف و فرهنگ بود و حقوق بشر مفهومی جز حقوق ارباب نداشت. و با این که

مفاهیم بنیادی حقوق بشر چون حقوق طبیعی و حاکمیت قانون وجود داشت، اما به دلیل حاکمیت کلیسا و رشد فئودالیت، و فقدان روش منطقی در برخورد مسائل، این مفاهیم در فکر اکثر اندیشمندان و کل جامعه هضم نمی شد و مورد توجه قرار نمی گرفت. به طور کلی در این دوران، «نظام طبیعی، چه از جهت مبدأ و منشأ و چه از نظر غرض و غایت، متکی بر نظام مابعدالطبیعه بود... و آدمی مظهر کامل پروردگار بود و از حالت یک وجود قابل مطالعه نظیر دیگر مخلوقات خارج شده بود» (۲۳) قوانین طبیعی، اصل و بنیان نظام فکری را تشکیل می داد و حق، هیچگونه اصالتی نداشت. با حقوق فردی انسان و عقلانیت در زندگی مخالفت می شد و نوع خاصی از زندگی به انسان ها تحمیل می گردید، حتی در قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی اندیشمندان و روحانیون مسیحی چون «توماس آکویناس» نیز تفکر برابری و آزادی کامل را نمی پذیرفتند و ضمن تأکید فراوان بر مذهب، انسان را لایق شناختن حقوق طبیعی اش نمی دانستند. (۲۴)

ظهور اسلام نیز در همین دوران گذار صورت پذیرفت. عقاید انسان دوستانه، توجه به برابری و برادری انسانها و حمایت از او در برابر حکومت و جامعه، پای بندی حاکم به مشورت با دیگر انسان ها، توجه به حقوق زنان، تأکید بر حقوق بردگان و نژادهای متفاوت که در آیات قران و سیره پیامبر اسلام و امیرمؤمنان و خلفای اولیه به چشم می خورد، همگی توانست اندیشه های ناب حقوق بشر را بسط دهد و بر سرعت دوران گذار بیفزاید. مخصوصاً تلفیق این دین انساندوست با فرهنگ ایرانی و آیین سنتی زرتشت، دورانی متفاوت برای ایرانیان رقم زد که متأسفانه پس از چند قرن، با اشراف گرایی حکام مسلمان، دوری از اسلام اصیل و خرافه پرستی و نیز هجوم اقوام وحشی و مغول و جنگ های صلیبی، فلسفه اسلامی و بینش جوامع اسلامی رو به افول گرایید و این دین نیز به سرنوشت مسیحیت دچار شد.

۳ - دوران حقوق بشر

تحول در اندیشه بشر همراه با تحولات اجتماعی و اقتصادی، انسان را به سوی جهانی متفاوت رهنمون ساخت که یکی از ویژگی ها و جنبه های مثبت آن توجه به حقوق بشر و نهادینه شدن این مفهوم در جوامع مدرن بود. بالاخره جهاد علمی و فلسفی عصر روشنگری و انقلاب های

سیاسی و صنعتی مؤثر واقع شد و انسان ابتدا خود را شناخت، سپس حق را شناخت و بعد آن را مطالبه کرد. دادخواست ۱۶۲۸ انگلستان، اعلامیه استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ و انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ اولین جنبه های توجه به حقوق بشر بود. پس از انقلاب فرانسه، اعلامیه حقوق بشر و شهروندی این کشور به تصویب رسید و پس از آن اعلامیه پترزبورگ در سال ۱۸۶۸، کنفرانس بروکس در سال ۱۸۷۴، اعلامیه بلشویک ها در سال ۱۹۱۸ و بالاخره اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، اجماع جهانی برای توجه به حقوق بشر ایجاد کرد و دوران حقوق بشر مدرن آغاز شد اگر چه امروز نیز پس از گذشت نیم قرن از اعلامیه جهانی هنوز در هیچ کشوری نمی توان ادعای حقوق بشر به طور کامل کرد، چنان چه «در جوامع استبداد زده، هرچند حقوق شناسایی شده است ولی در عمل پیاده نمی شود و افراد و مقامات، خود را مسئول و پاسخگو در مقابل شهروندان نمی دانند» (۲۵) اما به هر حال اکثر سیاستمداران و جوامع (حتی متظاهراً) خود را موظف به احترام به حقوق بشر می داند و همین تفاوت دوران مدرن با دوران ماقبل مدرن است.

زمینه های فکری و اجتماعی حقوق بشر

مطمئناً مدرنیته و مدرنیسم تنها عوامل پیدایش حقوق بشر نمی باشند، اما از لحاظ تاریخی تنها در دوران مدرن است که زمینه های اجتماعی و فکری اندیشه حقوق بشر فراهم شده است که بررسی این جریان تاریخی، در شناخت حقوق بشر امری لازم و ضروری است. بررسی زمینه های فکری و اجتماعی تحول انسان در دوران جدید از سوی مکاتب و افراد مختلف در چند دهه گذشته انجام شده و از زاویه های مختلف مورد بررسی قرار گرفته که در اینجا ابتدا ضمن توضیحی کوتاه درباره «مدرنیته» اشاره ای کوتاه به برخی جنبه های آن خواهیم داشت که در این بررسی تقدم و تأخر تاریخی یا ترتیب اهمیت رعایت نشده است که البته شاید نتوان این مسئله را در بررسی کل تاریخ مدرنیته رعایت کرد.

مدرنیته انفجار گستره زندگی آدمی است. اعتراضی است علیه اندیشه سرنوشت، و پس از آن انسان می تواند سرنوشت از پیش تعیین شده طبیعی و الهی را نفی کند. وضعیتی انسانی است که در آن جهان خارج از انسان، دائماً زیر سؤال می رود و امتیازات اجتماعی، سیاسی،

دینی و فرهنگی آن مورد تردید واقع می شوند و جهان درون انسان پیچیده تر شده (۲۶) و انسان دائماً به قانون های جدید نیازمند است. از لحاظ فکری، اندیشه مدرنیته، پذیرش این مسئله است که انسان هم ارز همان چیزی است که انجام می دهد. عقل انسان ارزش پیدا می کند، و تنها خرد است که می تواند تناسبی میان عمل انسان و نظم جهانی درافکند. و این عقل است که انسان را به سوی دموکراسی، آزادی و خوشبختی رهنمون می کند. (۲۷)

اما از لحاظ اجتماعی، مدرنیته، شیوه های زندگی اجتماعی و تشکیلات و سازمان های اجتماعی است که از قرن هفدهم میلادی در اروپا ظاهر شد و به تدریج دامنه تأثیرات و نفوذ آن کم و بیش در سایر نقاط جهان نیز بسط و گسترش یافت. به عقیده بسیاری از اندیشمندان، امکانات و فرصت های پیش روی انسان مدرن بیش از هر دوره ای است. یکی از نکات مهم در مدرنیته، نظم حاصل از این دوران است که جامعه شناسان بزرگ آن را ناشی از مسائل مختلف می شمارند، «کارل مارکس» این نظم را محصول «سرمایه داری» و سودانگاری، «امیل دورکیم»، محصول «صنعتی شدن» و تقسیم کار و «ماکس وبر» محصول «بوروکراسی» و عقلانیت می داند. (۲۸)

نکته مهم اینجاست که مدرنیته، در مقابل سنت معنا می یابد، اگر سنت به گذشته می نگرد، مدرنیته نگاهش را به آینده دوخته است. بر همین اساس، برخی متفکرین، چهار تفاوت اصلی دنیای جدید و قدیم را در «وسایل»، «غایات»، «مفاهیم» و «پیش فرض ها» (۲۹) دانسته اند که هر کدام از این چهار رکن با نگاه جدید به انسان، تغییر کرده و بینش انسان به خودش و نیازهایش نیز متفاوت شده است. برای این دوران جدید خصایص و ویژگی هایی می توان برشمرد که در طول تاریخ بشر، فقط در چند قرن اخیر ظهور یافته اند از جمله شیوه ای نو و کارآمد برای مطالعه و تحقیق درباره طبیعت، مردم سالاری لیبرال، فرهنگ دنیوی و این جهانی، فردگرایی، حرمت به فرد و انسان گرایی، عقلگرایی و برنامه ریزی عقلی، تکنولوژی جدید و شیوه های نو در تولید صنعتی و نیز بالارفتن سطح زندگی مادی انسان و سرمایه داری و بازار آزاد. (۳۰)

اما جدا از این ویژگی ها می توان به پیش زمینه های اجتماعی و فکری مدرنیته اشاره کرد که بدون ظهور این مفاهیم و جریانات فکری و تاریخی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، ویژگی

مدرن عصر حاضر و به تبع آن، بسط مفهوم حقوق بشر محال به نظر می‌رسید از جمله: رنسانس، پروتستانتیسم، روشنگری فلسفی، انقلاب‌های سیاسی، شهرگرایی، انقلاب صنعتی، خردگرایی و رشد علم، فردگرایی، انسان‌گرایی، تقسیم کار، تمایز اجتماعی، سکولاریسم و پلورالیسم و... که این پارادایم‌ها با مدرنیته رابطه متقابل دارند، از یک طرف این مفاهیم و جریان‌ات تاریخی اجزای مدرنیته هستند و در پیدایش آن نقش اساسی داشته‌اند و در عین حال کل مدرنیته و مدرنیسم نیز در رشد هر کدام از آنها تأثیر داشته است. در این مقاله به برخی از این جنبه‌های مهم که تأثیرات اساسی در رشد حقوق بشر داشته‌اند، پرداخته ایم.

۱- رنسانس

رنسانس، نوزایی اندیشه انسان پس از دوران سیاه قرون وسطی بود. برخی مورخین و اندیشمندان، رنسانس را واکنشی به خرافه و جهل پرستی و سنت‌گرایی و مشکلات دینی ناشی از قرون وسطی می‌دانند و به علت همین ویژگی واکنشی معتقدند این جریان، عمیق و اساسی نبود و نتوانست به سرعت، تغییرات اساسی در فکر و زندگی انسان ایجاد کند. اما به طور کلی نمی‌توان از نقش اساسی رنسانس غافل ماند چون اساساً این نوزایی، سرآغاز تغییر بینش انسان درباره همه مسایل و طبیعت اطرافش بود. از قرن دوازدهم میلادی در ممالک مرکزی و شمالی اروپا، مردمانی سوداگر و صنعتگر موفق شدند به تدریج طبقه قوی و منتقدی را به نام «بورژوا» به وجود آورند و در برابر طبقه حاکم آن زمان، یعنی فئودالیتیه قدعلم کرده، داعیه حکومت و رهبری کشورها را پیدا کنند. اما در قرن پانزدهم با رشد و نمو این طبقه و ظهور نخستین آثار تحول جدید بود که شهرهای بزرگ غربی، از نظر مادی و معنوی مرکزی برای رشد افکار نو شد و در مقابل فئودالیتیه که در روستاها فرمانروایی مطلق داشت، شهرها به سنگرگاه بورژوازی مبدل گشت. (۳۱)

پس از رنسانس، سلسله مراتب اجتماعی جدیدی جایگزین نظم اجتماعی سابق گردید و با فروپاشی نظام فئودالی و کلیسایی، نظامی از ارزشهای ناهمگون که زاییده دوران مدرن بود، جامعه جدید را انتظام بخشید و نظم اجتماعی جدیدی را بنیان نهاد.

۲ - پروتستانتیسم

در طول قرون وسطی، کلیسا مدعی حقوق مطلقه برای خود بود و پاپ مدعی واسطه بین خالق و خلائق بوده و تمام حقوق و تکالیف افراد را او تعیین می نمود. در عین حال پادشاهان نیز سلطنت خویش را موهبت الهی برمی شمردند و به مرور زمان در مقابل کلیسا و پاپ ایستادگی می کردند (۳۲)، این دوگانگی، جامعه را افسرده و خسته کرده بود و فضا را برای رشد جریان مذهبی جدیدی آماده ساخت که انسان را از این دوگانگی ها و خصوصاً سلطه مطلق دین (به ویژه صاحب منصبان دینی) رهایی بخشید. بر همین اساس در ۳۱ اکتبر سال ۱۵۱۷ یک کشیش آلمانی به نام «مارتین لوتر» اعلامیه ای در کلیسای «ویتنبرگ» در آلمان صادر کرد و آمرزش کشیشان را در قبول گناهکاران از نظر مسیح مطرود دانسته و وجدان هر فرد را کشیش درونی او برشمرد و و بدین نحو علناً به مقابله با پاپ و نظام سنتی کلیسا پرداخت. بعد از وی نیز روشنفکرانی مانند «ژان کالون» راه او را در پیش گرفتند و این امر به اصلاحات و رفرم های اساسی در مذهب کاتولیک منجر شد و البته موجب برخوردهای شدید میان طرفداران این دو نظریه شده و به قتل صدها هزار نفر از مردم اروپا منجر شد.

به هر حال تعالیم اصلاح مذهبی و بالاخص فرقه مذهبی پروتستان و جریان تاریخی پروتستانتیسم، که اعتراضی به دیدگاه سنتی از مسیحیت، سخت گیری های کلیسا و اختناق فکری حاکم بر امور مذهبی بود، همراه با روح اندیشه شرقی و اسلامی که غربیان به مرور با آن آشنا می شدند، روشنفکران و جوامع غربی را از دنیای قرون وسطایی رهایی داد، تشریفات، خرافه گرایی و اقتدارطلبی کلیسا را آشکار نمود و از قدرت مطلقه آن کاست، بر اصل خودکشیشی تأکید نمود، بر جدایی دین از حوزه سیاست و عدم حاکمیت کلیسا در همه حوزه ها اصرار ورزید و دین را فقط متکفل امور فردی دانست. (۳۳) و به تدریج انسان را با خودش و حقوقش بیشتر آشنا نمود.

ظهور فرقه پروتستان و نوزایی اندیشه انسان، باعث تغییر فکر و فرهنگ جامعه غربی درباره کار و تلاش شد. و درگیری های فرقه ای بعد از ظهور پروتستان، باعث مهاجرت عده زیادی از طرفداران این مذهب به آمریکا شد و همین مسئله و اقدامات و فعالیت های مهاجران در

آمریکا و دیگر کشورها، سرمنشأ تغییرات و اتفاقات زیادی در جهان شد چنان چه «ماکس وبر» جامعه شناس قرن ۱۹ میلادی، آیین پروتستان را عامل اساسی در روحیه سرمایه داری و پیشرفت های اقتصادی جوامع بر شمرده است.

۳- روشنگری فلسفی

رنسانس، پروتستانتیسم و انقلاب صنعتی و در یک کلام مدرنیته که به تغییر منظومه فکری انسان منجر شد، مدیون ظهور و حضور اندیشمندان و روشنفکرانی است که جهان و انسان را گونه ای دیگر تصور کردند، سیاست، فرهنگ و اجتماع را متفاوت پنداشتند و ابتدا با شکاکیت و سپس عقلگرایی، «عصر روشنگری» در فکر و فلسفه را بنیان نهادند.

«نیکولا ماکیاول» در قرن ۱۵ و ۱۶ با اثر مهم «شهریار» عقاید جدیدی در حوزه سیاست و فلسفه بنیان نهاد و سعی کرد نشان دهد در جوامع مختلف بشری تمایلات سیاسی ثابتی وجود دارد. این عقیده تأثیر بسزایی در اندیشه امروزی قوانین ثابت و حقوق یکسان برای بشر می باشد.

«دکارت» با شک فلسفی، جهانی جدید و رای فکر و علم و اندیشه آدمی ایجاد کرد. او با شک، یقین را حاصل می کرد و می گفت: «می اندیشم، پس هستم» و با مبنا قرار دادن عقل و خود انسان در شناخت، عصر روشنگری را وارد عرصه ای جدید کرد.

«فرانسوا ماری آرونه ولتر» در قرن ۱۸ بر این عقیده بود که آن چه مربوط به طبیعت انسانی است، در سراسر دنیا شبیه به یکدیگر است، در نتیجه عمق و درون اجتماعات شبیه به هم می باشد. (۳۴) و بر این اساس می توان برای تمامی انسانها در جوامع مختلف حقوق و قوانین یکسان قائل بود.

«بارون دو منتسکیو» در قرن ۱۸ و ۱۹ معتقد بود دنیای مادی دارای قوانین خاصی است و هوش و فهم انسانی نیز قوانین خاصی دارد. او با تأکید بر تفکیک قوا و جامعه مدنی، به عقاید و واژه های سنتی و مبهم، نور علم تاباند و مفاهیمی جدید انتزاع کرد. (۳۵)

«جان لاک» نیز در قرن ۱۸ لازمه جایگاه متعالی انسان در حیات خویش را رها شدن از بند تکالیفی می دانست که خود برای خود تعیین نکرده است. او جوهر وجودی انسان را

برخورداری از عقل و آزادی می دانست و معتقد بود هیچ موجود عاقلی را نمی توان به بند کشید و همین عقل ایجاب می کند که انسان درباره مایملک، سرنوشت و اخلاق خویش با آزادی تصمیم بگیرد. (۳۶)

«ایمانوئل کانت» در قرن ۱۸ و ۱۹ توجه زیادی به آزادی، فردیت و اخلاق فردی داشت. و اصالت فرد و اهمیت آزادی که کانت بر آن تأکید می‌ورزید، موجب گسترش فکر تساوی حقوق افراد شد.

به تدریج عقاید اندیشمندان فوق الذکر و نیز عقاید «ژان ژاک روسو»، «بنتام»، «ژان استوارت میل»، «دیوید هیوم»، «هابز» و دیگر فلاسفه و اندیشمندان عصر روشنگری، حقوق ذاتی انسان، پایه اصلی مشروعیت نظام های سیاسی شد و همراه با انقلاب های سیاسی و اقتصادی، حقوق بشر بسط و گسترش یافت.

در دوران روشنگری، عقل گرایی به هدف و روش فکر انسان مبدل گشت، در شناخت، روش استقرایی و تجربی به کار گرفته شد، فرجام باوری نفی شد، سود و منفعت محور و مدار حرکت آدمی شد، آموزش نوین رواج یافت، مبدعین و مخترعین مقامی ممتاز دارا شدند و علم از حیثیت والایی برخوردار شد، بر توانایی بی نهایت و استقلال عقل انسان تأکید شد، آزادی و اختیار در هر امری مورد توجه قرار گرفت و اجمالا عقلانیت و آزادی به عنوان دو مؤلفه انسانیت مطرح شدند و چون «تعبد و تقلید در مقام نظر با عقلانیت منافات دارد و در مقام عمل با آزادی [پس آن گونه مطرح شد که] تعبد چیزی نیست جز سرکوبی حس کنجکاوی و تعطیل سیر عقلانی». (۳۷) و تأکید مدرنیته و عصر روشنگری بر عقلانیت و آزادی، انسان را به سمت فردگرایی و بازاندیشی حقوقش رهنمون ساخت.

۴ - انقلاب صنعتی

با رشد سرمایه داری و بورژوازی در اروپای مرکزی و شمالی، کشف ماشین بخار و پیشرفت در علم مکانیک، انسان توانست تغییرات اساسی در وسایلی که برای ادامه حیات خویش به کار می برد، ایجاد کند و ابزار تولید، نیروهای تولیدی و نوع کار انسان با گذشته تفاوت کرد. این اتفاقات در حالی صورت می گرفت که اروپائیان توانستند از طریق دریانوردی به منابع مناطق

دیگر دسترسی یابند و فرصتی به وجود آمد تا از امکانات مادی و نیروی کار دیگر نقاط جهان بهره برداری کنند. همچنین تحولات اساسی در کشاورزی، و ترکیب منابع (زمین و کار و سرمایه)، توسعه صنعت را علمی ساخت و از سال ۱۷۶۰ تا ۱۸۳۰ استفاده از منابع اولیه، بازارهای جدیدی را به وجود آورد و سرمایه سرمایه داران و استفاده از روش های علمی در صنعت روز به روز افزایش یافته، تحولات عظیم صنعتی به دنبال داشت که به علت عظمت این تحولات لفظ «انقلاب صنعتی» را برای این جریانات به کار می برند.

انقلاب صنعتی رویدادی واحد و اتفاقی ناگهانی نبود، این جریان تاریخی، تحولات همبسته گوناگونی را در برمی گیرد که سرانجام جهان غربی را از نظام سنتی و کشاورزی به نظام کاملا صنعتی دگرگون ساخت. مازاد سرمایه و مازاد کارگر به کار گرفته شد و همراه با رشد تکنولوژی، فضا را برای بیشتر صنعتی شدن آماده ساخت. این روند باعث ثروتمند شدن عده قلیلی سرمایه دار، و در مقابل استثمار عده کثیری کارگر شد که اعتراضات کارگری از یک سو و نیز نیاز به امنیت برای سرمایه داران، جوامع را نیازمند به قوانین ساخت. (۳۸)

صنعتی شدن در عصر جدید، زندگی جدیدی برای انسان رقم زد که به دنبال آن فردگرایی، تقسیم کار، شهرنشینی، تمایز اجتماعی و فاصله کشورهای جهان اول و جهان سوم را به دنبال داشت. البته نیاز به قانون نیز که اشاره شد، بالتبع حقوق یکسان برای افراد را به دنبال داشت.

۵ - تقسیم کار و همبستگی ارگانیکی

جوامع گذشته، ساختار اجتماعی ساده داشته و با کمترین میزان تقسیم کار روبه رو بودند، ارزش های مشترک و وجدان جمعی، مردم را به یکدیگر پیوند زده بود و به قول «امیل دورکیم»، دین شیرازه جامعه بود و تعلق اشتراکی به هدف های اخلاقی وجود داشت که از مقصودهای فردی فراتر بود. او این تعلق اجتماعی و همبستگی را «همبستگی مکانیکی» نامیده بود و معتقد بود در این همبستگی، افراد جامعه چندان تفاوتی با یکدیگر ندارد و به ارزش های واحدی وابسته اند.

اما با انقلاب صنعتی و رشد تکنولوژی، ضرورت تقسیم کار دقیق و پیچیده احساس شد، هر فرد باید به طور منظم به فعالیت های روزانه می پرداخت و در عین وابستگی متقابل افراد به همدیگر، به علت تفاوت کارکرد هر فرد، تفاوت و تمایز انسان ها از همدیگر نیز بیشتر رشد یافت و «همبستگی ارگانیکی» شکل گرفت. در جامعه ای که همبستگی مکانیکی حاکم است، وجدان جمعی بزرگترین بخش هستی فردی را دربرمی گیرد، اما در جامعه ای که همبستگی ارگانیکی ظهور یافته، دایره عمل آن بخش از هستی که تابع وجدان جمعی است، کاهش می یابد و دامنه تعابیر فردی توسعه می یابد، استقلال رأی و آزادی عمل در اخذ تصمیمات جلوه بیشتری پیدا می کند، تمایزهای اجتماعی بین افراد ظاهر می شود، و هرکس آزاد است در مقدار زیادی از اوضاع و احوال به دلخواه خویش فکر کند، بخواهد یا عمل کند. (۳۹)

دورکیم معتقد است در همبستگی ارگانیکی و به علت تقسیم کار مدرن، فردگرایی رشد فزاینده ای می یابد و «فرد دارای آن گونه ویژگی اسرارآمیزی تصور می شود که فضایی تهی پیرامون اشیای مقدس ایجاد می کند... و دقیقاً این ویژگی است که احترامی را که خود موضوع آن است، به وجود می آورد. [پس] هر کس قصد نابودی جان انسان، آزادی انسانی و شرافت انسانی را کند، ما را دچار وحشتی می کند که از هر جهت شبیه وحشتی است که مؤمن هنگامی که معبود خود را هتک حرمت شده می بیند، به آن دچار می شود.» (۴۰) بنابراین با ایجاد تقسیم کار و همبستگی ارگانیکی، انسان ضمن تمایل به فردیت، چنان جایگاهی می یابد که حقوق فراوانی برای خویش متصور می شود و خواهان حقوق مساوی و عدم هتک حرمت به آن می شود. دورکیم با پایه گذاری «جامعه شناسی حقوق»، معتقد بود که حقوق مظهر مرئی تعاون و همبستگی اجتماعی است و منشأ حقوق را نیز اخلاق و وجدان جمعی می دانست، البته او که توجه زیادی به همبستگی اجتماعی در دوران مدرن داشت، یکی از عوامل مدرن همبستگی را نیز حقوق می دانست که در همبستگی ارگانیکی فقط حقوق جزایی را شامل نمی شد، بلکه به حقوق اساسی و حقوق افراد و خانواده نیز بسط یافته بود.

۶- انقلاب های سیاسی

اولین انقلاب در تاریخ مدرنیته و شاید اولین انقلاب تاریخ بشر، «انقلاب کبیر فرانسه» در سال ۱۷۸۹ بود که به دلیل خشم اکثریت مردم فقیر فرانسه به امتیاز اشراف شکل گرفت. تحلیل این واقعه بدون توجه به تأثیرگذاری «روسو»، «ولتر» و «لاک» و نیز ظهور طبقه متوسط در جامعه معنا ندارد. با اعتصابات و تظاهرات و فشار زیاد مردم بر حکومت سخت گیرانه فرانسه، در سال ۱۷۸۸ مجلسی طبقاتی در فرانسه تشکیل شد که اقشار مختلف مردم در آن حضور داشتند و بالاخره یک سال بعد از آن انقلاب فرانسه به ثمر رسید و از آثار و نتایج مهم آن، تصویب اعلامیه حقوق بشر و اتباع فرانسه بود که در ماده اول آن، عقاید «لاک» و «روسو» به چشم می خورد. (۴۱) این اعلامیه اولین، سند حقوق بشر در جهان بود و همین مسئله فرانسه را به مهد و مرکز حقوق تا به امروز مبدل نمود. البته قبل از انقلاب فرانسه و اعلامیه مورد نظر، در قیام مردم انگلستان در سال ۱۶۸۸ و نیز اعلامیه استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ نیز قدم هایی در این مسیر و توجه به حقوق بشر و حقوق شهروندی انسان برداشته شده بود که نتوانست تأثیر فراوانی در جهان باقی گذارد.

انقلاب فرانسه و رشته طولانی انقلاب های سیاسی بعد از آن، سقوط ناپلئون و نیز مشکلات امپراتوری تزاری روسیه و وضع نابسامان و پر از آشوب بعد از انقلاب ها، محیط زندگی اجتماعی را برای قبول راه حل های علمی و اجتماعی آماده گردانید، دانشمندان و جامعه شناسان را برای ارائه راه حل برای بحران های اجتماعی ترغیب نمود و ضرورت بازگرداندن نظم به جامعه در آثار اکثر روشنفکران و جامعه شناسان این دوران مشهود است. (۴۲) پس از این اتفاقات نیاز به قانون به خصوص قانون اساسی برای اجرای نظم و آزادی در هر کشوری احساس شد و در همین قانون های اساسی، یکی از ملاحظات سیاستمداران و حقوقدانان، حفظ حقوق بشر بود.

۷- فردگرایی

یکی از تبعات اصلاحات دینی، صنعتی شدن، تقسیم کار، همبستگی ارگانیکی و شهرنشینی، «فردگرایی» Individualism بود. از لحاظ فکری، از زمانی که ذهن و شناخت ذهنی که در خرد انسانی متجسم است، در جایگاهی فراتر از قبل قرار می گیرد و ایدئالیسم مدرن رواج

می یابد، ضمیر من به مثابه محوری برای شناخت جهان اهمیت می یابد. انسان به عنوان موجودی دارای عقل و اراده و خواست، هویت تازه ای می یابد، او خود بنیان گذار حقیقت است و دیگر در پی آن نیست که به کنه حقیقتی که از پیش تعیین شده پی ببرد. انسان مانند ایدئالیسم افلاطونی تنها سایه و تصویر نیست، بلکه سایه ها و تصاویر خلق ذهن او هستند. «من»، حامل تصویر عین می شود و رابطه بین «عین»ها در ذهن «من» برقرار می گردد. فرد شناسنده، منشأ شناخت می شود، به تبع آن اولاً شناخت وابسته به فرد است و ثانیاً شناخت قاطع و مطلق نیست و از اینجاست که فردگرایی رواجی شتابان می یابد. (۴۳)

اما از لحاظ اجتماعی، به طور کلی اگر فردگرایی با رهایی از اجبارهای اجتماعی و شرایط ستم گرانه در ارتباط باشد، آن را به گونه ای مثبت تصویر می کنند ولی اگر منظور از فردگرایی، جدایی از دیگران و عدم احساس تعهد متقابل باشد، به صورت منفی به آن نگریسته می شود. «آلکسی دو توکویل» جامعه شناس مشهور فرانسوی معتقد است «فردگرایی، هر شهروند را به جدا کردن خود از توده همگنانش و کناره گیری از دایره خانواده و دوستان متمایل می کند. او با این جامعه کوچکی که مطابق میل و سلیقه ایش تشکیل شده است، شادمانه جامه بزرگتر را ترک می گوید و آن را به حال خود رها می کند.» (۴۴)

برخی پیامدهای فردگرایی را اینگونه می توان برشمرد: فرد بر جامعه مقدم می شود، آزادی و اختیار در منظومه فکری انسان به رسمیت شناخته می شود، حقوق انسان دارای منشأ فردی می شود، شهود انسان بر لقای خدا تقدم دارد، (۴۵) در شناخت جهان فرد برتر از عین مطرح می شود و شناخت انسانی جایگاه بالاتری پیدا می کند، به قول «کیرکگور»، انسان بیشتر از هستی برخوردار خواهد شد و امور قدسی و معنوی جایگاه خودشان را از دست می دهند و فرد مقابل همه قید و بندهایی که بنیاد جامعه کهن را تشکیل می داد، به طور مستقل ظهور می کند و انسان به علت انسان بودنش طالب حقوقی بیشتر از قبل است.

«دورکیم» و «تونیس» از جامعه شناسان مشهور فرانسوی و آلمانی نیز یکی از پیامدهای مهم فردگرایی را تغییر وضعیت جوامع، از اجتماع «*gemeinschaft*» به جامعه «*gesellschaft*» دانسته اند. چنان چه تونیس شرح داده در این تغییر، نگرش به فرد از «جمعی»، تبدیل به «مستقل و فردگرا» شده، تمایز اجتماعی که در اجتماع، بسیار ناچیز بوده گسترش یافته، روابط

اجتماعی «نزدیک و غیر رسمی»، بیشتر به سمت «رسمی و غیر شخصی» در حرکت است، نهاد اصلی که قبلاً «خانواده» بود، جایگاهش را با نهاد «دولت و اقتصاد» عوض کرده، حوزه جغرافیایی از «روستا» به «شهر» آمده، و بالاخره کنترل اجتماعی که در اجتماع به عهده «مذهب و عرف» بود، در جامعه «قانون و قرارداد» شده است. (۴۶) و با این پیامدها و ویژگی هاست که انسان خواستار حقوقی فراتر از قبل می شود.

۸- انسان گرایی

پس از تحولات فراوان در فرهنگ و فکر و اندیشه آدمی، انسان گرایی humanism رواج یافت و انسان محور شده و جای خدا نشست. عصر نوین تاریخ بشر رقم خورد و انسان بر عقیده برتری یافت. حق تغییر عقیده به رسمیت شناخته شد و انسان مستقل از هر عقیده ای که برگزیند، ذاتاً به علت انسان بودنش محترم شمرده شد. اصالت انسان سیطره یافته و اومانیسیم و انسان گرایی مظهر «رهایی» و دین مظهر «بندگی» تلقی شد. (۴۷) و چونان که فوکو معتقد بود، در گفتمان مدرنیته انسان هم به عنوان «سوژه» و هم به عنوان «ابژه» در دستگاه معرفت شناسی قرار گرفت.

اما در عصر ماقبل مدرن پارادایم برتری عقیده بر انسان وجود داشت. و حتی بنا بر عقاید برخی اندیشمندان امروزی (مانند دکتر علی شریعتی و برخی روشنفکران دینی) «انسان» با «بشر» متفاوت است. منظور از بشر، انسان با خصوصیات فیزیولوژی، بیولوژی و روانشناسانه است که در همگان یکسان است. اما حقیقت انسان بودن، سبب می شود هر یک از افراد نوع بشر، به میزان خاصی «انسان» باشند. در جوامع مختلف هر کسی به اندازه دیگران بشر است، اما افرادی هستند که توانسته اند به مرحله انسان شدن برسند. بشر یک «بودن» است در حالی که انسان یک «شدن» است و هدف بشر، انسان شدن است. (۴۸) حال اگر به مقتضای تفاوت بشر و انسان برای هر انسان حقوق متفاوتی قائل شویم، این مسئله با تفکر انسان گرایانه مدرنیته تعارض دارد. در بینش انسان گرایانه با تأکید بر تشابه انسان ها، هرگونه تمایزی نفی می شود و هویت انسان به عنوان انسان، متضمن نفی هویت طبقاتی، ملی، قومی و نژادی می شود و این بینش فلسفی، در رواج اندیشه حقوق بشر و حقوق مساوی

و یکسان برای همگان نقشی اساسی داشت، همانگونه که رواج حقوق بشر نیز در رشد بینش انسان گرایی تأثیر به سزایی داشت.

اعلامیه جهانی حقوق بشر

اقدامات و فعالیتهای فکری و علمی در مسیر تحقق حقوق بشر، به منشوری کلی و همه جانبه منتهی شد که موسوم به اعلامیه جهانی حقوق بشر می باشد. در اواسط جنگ جهانی دوم، سران دولت های آمریکا و انگلستان در کشتی جنگی در اقیانوس اطلس، منشور «آتلانتیک» را امضا کردند و پس از آن دولت های دیگر نیز با امضای این منشور ۸ ماده ای مقدمات تأسیس سازمان ملل متحد را فراهم آوردند. منشور ملل متحد و تأسیس رسمی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵، موجب توجه بیشتر به حقوق بشر شد تا آن جا که در ماده ۵۵ منشور ملل متحد، تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شد و کمیسیون ویژه حقوق بشر که از نمایندگان کشورهای عضو تشکیل شده بود، پس از ۸۵ جلسه بحث و بررسی، پیش نویس این اعلامیه را تقدیم سازمان ملل متحد کرد و این اعلامیه در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ با ۴۸ رأی مثبت و ۸ رأی ممتنع (کشورهای روسیه، روسیه سفید، اوکراین، چکسلواکی، یوگسلاوی، لهستان، آفریقای جنوبی و عربستان) در یک مقدمه و ۳۰ ماده به تصویب عمومی رسید و رسمیت جهانی یافت. (۴۹)

اهداف اصلی این اعلامیه که در مقدمه آن ذکر شده، حفظ عدالت و صلح و آزادی و برچیده شدن فقر و تبعیض نیز تساوی حقوق انسانی است که به طور مجمل به حقوق مصرح در آن اشاره می نماییم.

- آزادی و برابری همه انسانها (ماده ۱)

- مساوات و عدم تبعیض نژادی، زبانی، دینی، سیاسی و جنسی (ماده ۲)

- حق زندگی، آزادی و امنیت (ماده ۳)

- حق برخورداری یکسان از حمایت قانون، عدم برده داری و شکنجه، منع تبعید و بازداشت خودسرانه و مداخله در امور خصوصی، حق مراجعه به محاکم صالحه و حق برائت و... (مواد ۴،

۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲)

- حق عبور و مرور آزادانه و ترک یا بازگشت به کشور (ماده ۱۳)
 - حق پناهندگی در برابر آزار و شکنجه (ماده ۱۴)
 - حق داشتن تابعیت و منع سلب خودسرانه آن (ماده ۱۵)
 - حق ازدواج آزاد و تساوی حقوق زوجین و برخورداری خانواده از حمایت دولت و جامعه (ماده ۱۶)
 - حق مالکیت و منع سلب خودسرانه آن و نیز حق مالکیت مالی و خدمات عمومی (مواد ۱۷ و ۲۱)
 - حق آزادی فکر، وجدان، عقیده و مذهب و حق بیان و تغییر آنها (مواد ۱۸ و ۱۹)
 - حق شرکت در انتخابات و رأی گیری و استفاده از خدمات عمومی (ماده ۲۱)
 - حق کسب مشاغل عمومی به صورت مساوی، حمایت بیکار و اجرت مساوی برای کار مساوی (ماده ۲۳)
 - حق تشکیل آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز و اتحادیه ها و... (مواد ۲۰ و ۲۳)
 - حق بهره مندی مادران و کودکان از مراقبت و بهداشت و بهره مندی از خدمات اجتماعی (ماده ۲۵)
 - حق امنیت اجتماعی، استراحت، تفریح و رفاه، سلامت و آموزش رایگان و تحصیل معطوف به رشد شخصیت، شرکت آزادانه در مجامع فرهنگی و هنری و بهره برداری از منافع مادی و... (مواد ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶ و ۲۷)
 - حق درخواست برای تأمین نظم و اجرای حقوق اشاره شده (ماده ۲۸)
 - وظیفه و تکلیف هر فرد در برابر دولت و جامعه و محدودیت های قانونی (ماده ۲۹)
 - عدم تفسیر غلط و سوءاستفاده از اعلامیه به طوری که به پایمال کردن حقوق افراد بینجامد (ماده ۳۰)
- ذکر این نکته نیز لازم است که به علت این که اعلامیه حقوق بشر، ضمانت اجرایی نداشت، از سوی دولت های مختلف جهان قراردادها و کنوانسیون هایی مورد تصویب قرار گرفته که اهتمام دولت ها به حقوق بشر بیشتر صورت پذیرد و دولت هایی که از اصول این اعلامیه جهانی، تخطی می کنند مورد تنبیه و بازخواست قرار گیرند، از جمله میثاق بین المللی حقوق

بشر در سال ۱۹۶۶، و کمیته های جانبی سازمان ملل مانند کمیته حقوق بشر، کمیته محو تبعیض نژادی، کمیته محو تبعیض علیه زنان و کمیته نفی شکنجه. برخی اقوام و ملل نیز اعلامیه های جداگانه در دفاع از حقوق بشر تصویب کرده اند مانند منشور اجتماعی اروپا در سال ۱۹۵۰، قرارداد حمایت از حقوق بشر در قاره آمریکا در سال ۱۹۶۹ و نیز اعلامیه اسلامی حقوق بشر در سال ۱۹۹۰ که هر کدام نشان دهنده توجه فرهنگ های مختلف و مناطق مختلف جهان به حقوق بشر در عصر حاضر می باشد.

دیدگاه های مختلف درباره حقوق بشر

اصول اساسی حقوق بشر و سیر تاریخی آن، با بسیاری از مکاتب و ادیان در تضاد بوده و برخی بنیان های مدرنیته، چون سکولاریسم، فردگرایی و انسان گرایی با اصول دینی و جهان بینی های گذشته و امروز بشر تعارض دارد. در اینجا به برخی از این تعارض ها می پردازیم، گرچه بسیاری از این تعارضات مورد توجه طرفداران مکاتب و ادیان ذکر شده نیست و امروز حقوق بشر بیشتر از هرچیزی مورد توجه انسان می باشد.

اسلام و حقوق بشر

برخی اندیشمندان اسلامی، معتقدند حقوق بشر از غرب گرفته شده، در حالی که اسلام و کتاب خدا از هیچ نیازی برای انسان فروگذار نکرده و ویژگی نظام حقوقی اسلام، الهی بودن ماهیت آن است که با منشأ انسان مدارانه حقوق بشر در تضاد است و کلا باید حقوق بشر غیر اسلامی که منبع و منشأ آن، دین نباشد را کنار گذاشت. (۵۰)

عده دیگری از اندیشمندان با تأکید بر حقوق بشر، عدم توجه به آن را نشانه عقب ماندگی و جدایی از ماهیت انسانی می دانند و با محور قرار دادن حقوق بشر مدرن، معتقدند «از دل اسلام حقوق بشر در نمی آید، [بلکه] از دل اسلام حقوق مؤمنان درمی آید.» (۵۱) پس هر جا اسلام با مفاهیم و اصول حقوق بشر مدرن ناسازگار است، باید مورد اجتهاد و اصلاح قرار گیرد. «چون بشر دوران جدید، حق گراست و بشر دوران قدیم، تکلیف گرا بود و در جهان بینی دینی، انسان به عنوان موجودی مکلف است، پس این تفکر دینی با اندیشه بشر جدید

هماهنگی ندارد» (۵۲) و «دین برای این که استمرار وجود بیابد، باید بی چون و چرا مقبول نسلهای پی در پی آدمیان قرار گیرد... و اگر بپذیریم که شرط اول در دینداری، ایمان، تعبد، تسلیم و تقلید است... باید گفت که تجددگرایی با دینداری غیر قابل جمع است.» (۵۳) پس در این دیدگاه اگر دین داری به معنایی عام و کلی گرفته شود تا آنجا که در آن حصول حیات جدید از طریق تکنوکراسی یا لذت بردن از زندگی حتی از طریق تجارب حسی ناشی از مصرف مواد توهم زا نیز جایز و ممکن باشد، در این تلقی از دین می توان حقوق بشر را نیز مورد توجه قرار داد و می توان ادعا نمود که دین با مدرنیته و حقوق بشر در تضاد نیست. (۵۴) برخی دیگر از اندیشمندان نیز اظهار عقیده کرده اند که «در متون و آثار دینی، شالوده های محکم و توانمندی بر انسان مداری و آزادی وجود دارد به گونه ای که می توان ادعا کرد پیش از آغاز مدرنیته... دین، منبع و پشتوانه و آموزنده انسان مداری و حقوق او بوده است» (۵۵) و مسلمانان می توانند با الگوگیری از اصول جهانی حقوق بشر، ضمن محک زدن و اصلاح این اصول با اجتهاد در اسلام و تغییرات اصولی، آن را کارآمد و روزآمد نموده و این تعارضات را رفع نمایند. این طیف از اندیشمندان معتقدند «حقوق افراد مستقل از تفاوت درجات ایمان آنهاست... و هیچ کس حق ندارد درک و برداشت خود را مبنای حق قرار دهد» (۵۶) بنابراین «حقوق بشر نه دینی است و نه ضد دینی بلکه غیر دینی است و زاییده عقل و تجربه آدمیان در طول قرون متمادی است...» (۵۷) و چون حق طبیعی از کتاب طبیعت استخراج می شود، نه کتاب شریعت، (۵۸) پس وظیفه ماست که این حقوق را بازشناسیم.

در این مقاله قصد ارزش گذاری بر هیچ کدام از این عقاید وجود ندارد ولی به طور کلی بینش تاریخی از اسلام و نیز اعلامیه اسلامی حقوق بشر تعارضاتی حل نشدنی با حقوق بشر داراست: از جمله کرامت و شرافت اکتسابی برای انسان که در اعلامیه جهانی پذیرفته نمی شود، عدم تساوی حقوق زن و مرد، عدم تساوی حقوق مسلمان و غیرمسلمان، عدم آزادی در تغییر دین (ارتداد) و... که بر پایه افکار برخی اندیشمندان، تمامی این تعارضات قابل حل است و بر مبنای تفکر برخی دیگر، اصول اساسی اسلام قابل تغییر نیست و بنابراین نمی توان این تعارضات را حل کرد. (۵۹)

مسیحیت و حقوق بشر

همان طور که اشاره شد پیدایش آیین مسیح، بر توجه انسان به حقوق بشر تأثیر بسزایی داشت. اما به طور کلی بنابر تعالیم این دین، انسان موجودی است مقهور قدرت الهی و آزادی اش موهبتی از سوی خداوند به اوست. همچنین میان زن و مرد نیز در کسب کرامت و شرافت تفاوت وجود دارد که این موارد موجب تعارض مسیحیت کاتولیک سنتی با حقوق بشر شده بود که با ظهور پروتستانتیسم، بسیاری از این تعارضات رفع شد.

آیین یهود و حقوق بشر

آیین یهودیت که با پیامبری حضرت موسی آغاز شد، دارای احکامی دهگانه (الواح) است که بنیادی ترین تعالیم یهود را تشکیل می دهد. در برخی از این تعالیم تأکید شده که «خداوند، اراده و خواست خود را به وسیله پیامبران به اطلاع انسانها رسانده و انسان مکلف است که اعمال نیک به جای آورد.» حتی طبق برخی دستورات دینی، یهودیان در دعاهای خود چنین می خوانند: «متبارک است خدایی که مرا یهودی خلق کرد، مرا یک زن نیافرید و مرا بی سواد به وجود نیاورد.» که تمام این عقاید و تبعیضات جنسی و مذهبی و نژادی مصرح در عقاید یهودیان، و بنیادگرایی کور صهیونیسم، هر روز طرفداران این عقیده را با حقوق بشر واقعی دورتر کرده است. گرچه طرفداران این آیین در جهان بسیار اندک می باشند.

ادیان شرقی و حقوق بشر

در جوامع آسیایی و شرقی ادیانی چون «تائو»، «کنفوسیوس»، «شینتو» و «بودا» رواج دارد که بسیاری از جهانیان را به خود جذب کرده است. در این عقاید فردگرایی و انسان محوری کمتر به رسمیت شناخته می شود. ارتباط با طبیعت و زیباگرایی آنها را به استحکام روابط خویشاوندی و گروهی سوق داده تا آنجا که فرد به تنهایی معنا ندارد و حقوق فرد انسانی کمتر مورد توجه قرار می گیرد. البته ذکر این نکته نیز لازم است که به طور کلی کشورهای آسیای شرقی سعی دارند با احترام به اعلامیه حقوق بشر، تعارضات خویش را با اندیشه مدرن حقوق بشر رفع نمایند.

پست مدرنیسم و حقوق بشر

با توجه به تعارضاتی که بین مکاتب مختلف و حقوق بشر وجود دارد از جمله «محافظه کاری» با نفی حقوق موهوم بشر، «رومانتیسیسم» و توجه به احساسات و عواطف به جای عقلگرایی، «مارکسیسم» و «سوسیالیسم» با تأکید بر نفی مالکیت خصوصی، «فاشیسم» و توجه به تبعیض نژادی، «اگزیستانسیالیسم» و عقل ستیزی و نیز «تأویل گرایی» که به تفسیر هرمنوتیکی از حقوق انسان معتقد است، در چند دهه گذشته فیلسوفان مشهوری چون «فوکو»، «دریدا» و «لیوتار» با انتقاد به مدرنیسم و انسان گرایی روشنفکری مدرن، پست مدرنیته و پست مدرنیسم را بنیان نهادند و با تأکید بر نسبی گرایی، هیچ مفهوم جهان شمولی از جمله حقوق بشر را به رسمیت نمی شناسند. (۶۰)

۱. محمد مهدی کریمی نیا، «حقوق، حق و اقسام حق»، نشریه معرفت.
۲. جرج گوروویچ، «حقوق و جامعه شناسی»، ص ۱۲۱.
۳. ر.ک: محمد راسخ، «ماهنامه گزارش گفتگو» و «دوره عمومی حقوق بشر».
۴. عبدالکریم سروش، «سنت و سکولاریسم»، ص ۵۳، ۵۴، ۶۳ و ۶۴.
۵. سید محمد علی ایازی، «رابطه دین و آزادی»، ص ۶۸.
۶. ر.ک: محمد راسخ، «ماهنامه گزارش گفتگو».
۷. علی ربانی گلپایگانی، «ریشه ها و نشانه های سکولاریسم»، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.
۸. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، «فلسفه حقوق بشر»، ص ۱۰۳ - ۹۳.
۹. ر.ک: جرج گوروویچ، «حقوق و جامعه شناسی»، ص ۱۲۰ - ۱۱۸.
۱۰. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، «فلسفه حقوق بشر»، ص ۹۳ - ۱۰۳.
۱۱. محمد مهدی کریمی نیا، «ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد»، سایت اینترنتی بلاغ.
۱۲. حسینعلی منتظری، «دیدگاه ها»، ص ۱۴۲.
۱۳. محمد هادی معرفت، «جامعه مدنی»، مقاله حقوق بشر.
۱۴. ر.ک: مهدی ابوسعیدی، «حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب»، ص ۲۹ و داریوش آشوری، «دانشنامه سیاسی»، ص ۳۸. ۱۵. محمدتقی فاضل میبدی، «اندیشه دینی و حقوق طبیعی»، نشریه آفتاب.
۱۶. ر.ک: سید صادق حقیقت، «مبانی حقوق بشر»، ص ۲۳۲ - ۲۲۸.
۱۷. سید محمد خامنه ای، «حقوق بشر از دیدگاه اسلام»، ص ۵۵.
۱۸. سید صادق حقیقت، «مبانی حقوق بشر»، ص ۱۲۶.

۱۹. کوروش کبیر، بنیانگذار سلسله هخامنشیان در ۲۵ قرن قبل منشوری تدوین کرده بود که طبق آن کسانی که تحت امپراتوری او زندگی می کردند، می توانستند به طور آزادانه ادامه حیات داده و کیش و آیین خود را حفظ نمایند. بسیاری از حقوقدانان و فعالین حقوق بشر، این منشور که کتیبه آن امروز در موزه بریتانیا نگهداری می شود، را اولین سند حقوق بشر در جهان می دانند.

۲۰. ر.ک: سید صادق حقیقت، «مبانی حقوق بشر»، ص ۳۱ - ۲۸.

۲۱. ر.ک: احسان نراقی، «حقوق بشر از رؤیا تا عمل»، نشریه آفتاب.

۲۲. ر.ک: سید عباس پورهاشمی، «مدرنیته و استقرار نظام های حقوقی پدرسالار»، نشریه پگاه حوزه.

۲۳. احسان نراقی، «علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن»، ص ۷.

۲۴. همان و امیرسیاوشان، «هابرماس و مدرنیته تعاملی»، روزنامه همشهری.

۲۵. اردشیر امیرارجمند، «حقوق شهروندی و حقوق بشر»، سایت اینترنتی تهرانشهر.

۲۶. ر.ک: محمد مجتهد شبستری، «سنت و سکولاریسم»، مقاله سه گونه قرائت از سنت در عصر مدرنیته، ص ۲۱۴ و حسین بشیریه، «درآمدی بر جامعه شناسی تجدد».

۲۷. ر.ک: آلن تورن، «نقد مدرنیته»، ترجمه مرتضی مردیها، نشریه نقد و نظر.

۲۸. ر.ک: نسرین پورهمرنگ، «مقدمه ای بر تحلیل نهادین مدرنیته»، بررسی آرای گیدنز، سایت اینترنتی پورهمرنگ.

۲۹. عبدالکریم سروش، «سنت و سکولاریسم»، مقاله دین و دنیای جدید، ص ۱۷.

۳۰. ر.ک: مصطفی ملکیان، «اقتراح»، نشریه نقد و نظر.

۳۱. ر.ک: احسان نراقی، «علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن»، ص ۱۰ و ناصر کاخساز، «پیش درآمدی بر چالش سنت و مدرنیته در ایران»، سایت اینترنتی میهن.

۳۲. ر.ک: احسان نراقی، «حقوق بشر؛ از رؤیا تا عمل»، نشریه آفتاب.

۳۳. ر.ک: همان و سید صادق حقیقت، «مبانی حقوق بشر».

۳۴. ر.ک: احسان نراقی، «علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن»، ص ۱۷.

۳۵. ر.ک: همان، ص ۲۸.

۳۶. ر.ک: حسین سلیمی، «پیشینه حقوق بشر»، روزنامه همشهری.
۳۷. مصطفی ملکیان، «اقتراح»، نشریه نقد و نظر.
۳۸. ر.ک: جرج ریتزر، «نظریه های جامعه شناسی در دوران معاصر»، ص ۸ - ۶ و نیز احسان نراقی، «علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن».
۳۹. ر.ک: ریمون آرون، «مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی»، ترجمه باقر پرهام، ص ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۴۲۳.
۴۰. پیتر کیویستو، «اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی»، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۱۴۴.
۴۱. ر.ک: سید صادق حقیقت، «مبانی حقوق بشر».
۴۲. ر.ک: جرج ریتزر، «نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر»، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۶ و احسان نراقی، «علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن».
۴۳. ر.ک: ناصر کاخساز، «پیش درآمدی بر چالش سنت و مدرنیته در ایران»، سایت اینترنتی میهن و حسین بشیریه، «درآمدی بر جامعه شناسی تجدد»، ص ۲۷ و ۲۸.
۴۴. پیتر کیویستو، «اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی»، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۱۲۲.
۴۵. ر.ک: سید صادق حقیقت، «مبانی حقوق بشر»، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.
۴۶. ر.ک: پیتر کیویستو، «اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی»، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۱۲۸.
۴۷. ر.ک: عمادالدین باقی، «حقوق بشر یا حقوق مؤمنان».
۴۸. ر.ک: علی شریعتی، «انسان و اسلام»، ص ۱۰۰ تا ۱۰۵.
۴۹. ر.ک: مهدی ابوسعیدی، «حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب».
۵۰. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، «فلسفه حقوق بشر».
۵۱. حاتم قادری، سخنرانی در نشست دفتر تحکیم وحدت، مهر ۸۲ به نقل از عمادالدین باقی، «حقوق بشر یا حقوق مؤمنان».
۵۲. ر.ک: عبدالکریم سروش، «سکولاریسم»، ماهنامه کیان.

۵۳. مصطفی ملکیان، «اقتراح»، نشریه نقد و نظر از سایت اینترنتی بلاغ.
۵۴. ر.ک: همان.
۵۵. عمادالدین باقی، «حقوق بشر یا حقوق مؤمنان».
۵۶. حسینعلی منتظری، «دیدگاه‌ها»، ص ۴۷۶ و ۹۸.
۵۷. ر.ک: محمدتقی فاضل میبیدی، «اندیشه دینی و حقوق طبیعی»، نشریه آفتاب.
۵۸. همان. (این مطلب از قول علامه طباطبایی نقل شده است).
۵۹. ر.ک: محمد علی تسخیری، «حقوق بشر از دیدگاه اسلام»، ص ۷۷ - ۱۰۱ و محسن کدیور «آزادی عقیده و مذهب در اسلام» نشریه آفتاب و همچنین محسن کدیور، «حقوق بشر و روشنفکری دینی» نشریه آفتاب.
۶۰. ر.ک: سید صادق حقیقت، «مبانی حقوق بشر»، ص ۳۸۶ - ۳۹۷ و نیز امیر هوشنگ افتخاری راد، «پست مدرنیسم و حقوق بشر»، خلاصه مقالات برگزیده کنگره حقوق بشر.

(منابع و مأخذ)

کتاب

- ۱ - «قرآن کریم».
- ۲ - «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، مترجم رضا رضایی، نشر کوچک، چاپ سوم ۸۱.
- ۳ - «اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی»، پیتر کیویستو، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، چاپ دوم ۸۰.
- ۴ - «انسان و اسلام»، علی شریعتی، انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده نفت آبادان، چاپ اول.
- ۵ - «جامعه مدنی»، محمد هادی معرفت، انتشارات تمهید، چاپ دوم ۸۰.
- ۶ - «حقوق بشر از دیدگاه اسلام»، انتشارات الهدی، چاپ اول ۸۰. (مقالات محمد علی تسخیری، محمد جواد حجتی کرمانی، سعیده لطفیان، سید مصطفی محقق داماد، احمد نقیب زاده و محسن کدیور).
- ۷ - «حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب»، مهدی ابوسعیدی، نشر مؤلف، چاپ اول، ۴۳.
- ۸ - «حقوق و جامعه شناسی»، جرج گوروویچ و دیگران، ترجمه مصطفی رحیمی، انتشارات سروش، چاپ دوم ۷۱.
- ۹ - «خسونت، حقوق بشر و جامعه مدنی»، محمدرضا نیکفر، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۷۸.
- ۱۰ - «خلاصه مقالات کنگره حقوق بشر»، مجتمع فرهنگی آیت الله طالقانی، آذر ۸۱. (مقالات افتخاری راد و محمد علی ایازی).
- ۱۱ - «دانشنامه سیاسی»، داریوش آشوری، انتشارات مروارید، چاپ ششم ۸۰.
- ۱۲ - «درآمدی بر جامعه شناسی تجدد»، حسین بشیریه، کتاب نقد و نظر، چاپ اول ۷۹.
- ۱۳ - «دیدگاه ها»، حسینعلی منتظری، انتشارات دفتر آیت الله منتظری، چاپ دوم ۸۱.

- ۱۴ - «ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم»، علی ربانی گلپایگانی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم ۸۱.
- ۱۵ - «سنت و سکولاریسم»، جمعی از نویسندگان، مؤسسه معرفت و پژوهش، چاپ اول ۸۱. (مقالات عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری).
- ۱۶ - «علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن»، احسان نراقی، انتشارات نیکان، چاپ سوم ۶۳.
- ۱۷ - «فلسفه حقوق بشر»، عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم ۷۷.
- ۱۸ - «مبانی حقوق بشر»، سید صادق حقیقت و سید علی میرموسوی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۸۱.
- ۱۹ - «مراحل اساسی سیراندیشه در جامعه شناسی»، ریمون آرون، ترجمه باقر پرهام، نشر علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۸۱.
- ۲۰ - «نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر»، جورج ریتزر، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، چاپ ششم ۸۱.

نشریات

- ۱ - «آزادی بیان»، عبدالکریم سروش، نشریه آفتاب، شماره ۲۴، فروردین ۸۲.
- ۲ - «آزادی عقیده و مذهب در اسلام»، محسن کدیور، نشریه آفتاب، شماره ۲۳، اسفند ۸۱.
- ۳ - «اقتراح»، مصطفی ملکیان، نشریه نقد و نظر، شماره ۱۹. (سایت اینترنتی بلاغ).
- ۴ - «اندیشه دینی و حقوق طبیعی»، محمدتقی فاضل میبدی، نشریه آفتاب، شماره ۲۹، مهر ۸۲.
- ۵ - «انسان، ادیان، ارتداد»، محمدتقی فاضل میبدی، نشریه آفتاب، شماره ۲۳، اسفند ۸۱.
- ۶ - «پیشینه حقوق بشر»، حسین سلیمی، روزنامه همشهری، ۱۹ فروردین ۸۲ از سایت اینترنتی همشهری.
- ۷ - «حقوق بشر، از رؤیا تا عمل»، احسان نراقی، نشریه آفتاب، شماره ۲۷، تیر ۸۲.
- ۸ - «حقوق بشر یا حقوق مؤمنان»، عمادالدین باقی، روزنامه شرق، شماره ۷۹، ۱۱ آذر ۸۲.

- ۹ - «حقوق بشر و روشنفکری دینی»، محسن کدیور، نشریه آفتاب، شماره ۲۷ و ۲۸، تیر، مرداد و شهریور ۸۲.
- ۱۰ - «حقوق، حق و اقسام حق»، محمد مهدی کریمی نیا، نشریه معرفت، سال دوازدهم، شماره ۷، مهر ۸۲.
- ۱۱ - «حق و تکلیف در عصر قدیم و جدید»، محمد راسخ، نشریه گزارش گفتگو، شماره ۳، آبان ۸۱.
- ۱۲ - «دوره عمومی حقوق بشر»، جزوات کرسی حقوق بشر دانشگاه شهید بهشتی، آذر ۸۱.
- ۱۳ - «ضرورت رویکرد نظری به نظام بین المللی حقوق بشر»، سخنرانی محمدراسخ، مرکز مطالعات حقوق بشر، آذر ۸۱.
- ۱۴ - «مدرنیته و استقرار نظام های حقوقی پدرسالار»، سید عباس پورهاشمی، نشریه پگاه حوزه، شماره ۷۹ (سایت بلاغ).

سایت اینترنتی

- ۱ - سایت اینترنتی محسن کدیور، www.kadivar.com
- ۲ - سایت اینترنتی باشگاه اندیشه، فؤاد دانشور، «حقوق بشر، درون دینی یا برون دینی»، www.bashgah.com
- ۳ - سایت اینترنتی بلاغ، محمد مهدی کریمی نیا، «ماهیت حقوقی و انسانی ارتداد»، www.balagh.net
- ۴ - سایت اینترنتی پورهمرنگ، «مقدمه ای بر تحلیل نهادین مدرنیته»، www.pourhamrang.com
- ۵ - سایت اینترنتی تهرانشهر، گفتگو با اردشیر امیرارجمند، www.tehranshahr.com
- ۶ - سایت اینترنتی میهن، ناصر کاخساز، «پیش درآمدی برچالش سنت و مدرنیته در ایران»، www.mihan.net